

لوح عمه

حضرت عبدالبهاء

اصلى فارسى



لوح عمه - اثر حضرت عبدالبهاء - مكاتيب حضرت عبدالبهاء، جلد ٢،
صفحه ١٦٨

﴿ هو المشرق عن أفق التقديس ﴾

قد أشرفت الأنوار والقوم في عمه عظيم قد ظهرت الأسرار والناس في دهش قديم قد ارتفع النداء والورى في صمم شديد قد هتكت الأستار والأشرار في حجاب غليظ ونفحت النفحات والمذكوم محروم من هذا المشموم اللطيف فيا أسفا من سكرات يتبّعها حسرات وتلحقها زفرات ترادفها عبرات بل جمرات في قلب المليم بما احتجب عن النور المبين واتبع كل فاجر أثيم واقتنى كل غافل زنيم وألقى في غياهب الجحيم كعظم رميم وأما المخلصون لفي بشر عظيم ونعيم مقيم ومقام كريم فائزين بالحق المبين مستبشرين ببشارات الله موعودين بلقاء ربهم الغفور الرحيم بهاء الملكوت وضياء اللاهوت لعمر الله إن هذا هو الفضل الجليل والوهب الجميل فيا عطشى لذلك الكوثر والسلسبيل ويا ولهى لمشاهدة ذلك الوجه البسيم والشعاع الساطع المنير فيا آيتها الورقة المبثلية بفرقة الشجرة الرحمانية دعى أوهام كل وهام حميم هائم في تيه الخلدان تائه في تيه الهوان أكمه أصم كجلهود صخر ثقيل و تعرضى لنفحات الله واهتزى بنسمات الله في كل آن وحين واستبشرى ببشارات ربك الكريم وانزعى هذا الثياب الرثيث والبسى القميص الجديد فتتضوع منه رائحة قميص يوسف البهاء ويرتد كل ضرير بصيرا من الجود الجديد. (عبدالبهاء عباس)



ORIGINAL



AUDIO

یا عمّتی الحنونه قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید و گوش شنوا شاید تأیید ملکوت ابهی واجب و تلقین ملاً اعلی لازم ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نعمات جانپرور محروم کند صداعی عقل را از ادراک معانی کلیّه باز دارد و فقاعی هوش را از احساس آثار جلیله غافل کند رطوبتی در دماغ مذکوم را از طیب مسموم محروم نماید و قطره از سمّ نقیع مسموم را معدوم کند پس ملاحظه فرما که آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجابات بیشمار حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهان تاب اعظم نقابست و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب "محجبه خلع العذار نقابها" چنانچه ملاحظه میفرمائی که انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده و صیت بزرگوارش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن با وجود این اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بیپایان مستغرق با وجود آنکه مشرق این نیر تابان خطّه ایران بود و مطلع این بدر منیر اقلیم طهران "فیا حسرة علی الغافلین من هذا الفضل العظیم" اغیار هوشیار گشتند و یاران بخواب تغافل گرفتار باید اهل آن اقلیم با قلب سلیم و خلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و ساکنان آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور و حبور بیپایان در جهان یزدان محشور گردند و کف زنان و پای کوبان نعره یا بشری بفلک اثیر رسانند که الحمد لله از منبت سدره مبارکهایند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر منیرند و از مشرق نیر فلک اثیر ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بیخبرند و در زاویه غفلت مستقرّ اگر چه این از سنن الهیه است "وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِهِ تَبْدِیلاً" اهل بطحا سراج محمدی را در صدد اطفای بودند و معالم احمدی را در تهیه احیا اهل جلیل که هم وطن حضرت روح بودند بر سدّ باب فتوح برخاستند اگر نفعات روح بخش روح را از مرور بر بقعه مبارک منع نمودند ولی در شرق و غرب منتشر شد و اگر رائحه طیبه گلستان الهی را از عبوق در وادی طوی باز داشتند ولی در شمال و جنوب دنیا متضوّع گشت سبحان الله این چه سری بود و این چه حکمتی بود که بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه سید قرشی محروم ماند و بلال حبشی محرم گشت قسم بجمال قدم که عنقریب سلاله اهل ایران طیش آباء را فراموش کنند و از فرط عیش در جوش و خروش آیند که باین نسبت مشرفند و باین منقبت مبجلّ مستغرق بحر عنایتند و ملحوظ بنظر عاطفت

باری ای عمّه مهربان خفتگانرا بیدار کن و بیهوشان را هوشیار بخردان را بعقل و دانش دلالت نما و افسردگان را بشعله محبت الله و نور معرفت الله یعنی این جام موهبت را اول خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان و این شهد هدایت را از معدن حلاوت بچش و بچشان چون جمال رحمن را مدّت سجن طهران و زندان و اغلال گران منتهی شد و یاران بشرف مثول فائز شدند چه عنایت و الطاف در حقّ آن عمّه مهربان مبذول فرمودند در ایام عراق و چه در سائر بلاد و چه در این سجن اعظم تا اواخر ایام صعود چون جمال قدم ذکر آن عمّه را میفرمودند آثار عنایت از چهره مبارک ظاهر میشد آن الطاف را فراموش مکن و آن نغمه الهی را از گوش

هوش برون مفرما الحمد لله این موج بحر عنایت را مشاهده نمودی و آن تبسمهای جانافزا را دیدی و آن بیان را شنیدی و آن شهد حیات چشیدی بگو چگونه دل بریدی

ای عمّه مهربان از انصاف مگذر آن عنایت را بروایتی تبدیل منما و آن موهبت را بحکایتی از دست مده آن ماء معین را بغساق و حمیم مبادله مفرما و آن عذب شراب را بوهیم سراب مقایسه مکن آن بدر منیر را بشی حقیر موازنه منما آفتاب حقیقت بظنون نفوس خفاش طبیعت مستور ثماند و لعاب عنکبوت اوهام بر روی تابان جمال رحمن پرده نکشانند رایت یزدانست که مرتفع در قطب جهانست آیت سبحان است که مشرق از افق امکان است بحر اعظم است که موجش رو باوج است و جیوش عمرم است که از ملکوت ابهی در هجوم دمبدم است و بنفحات قدس محی رمم لشکر نجات است که صف شکن جیش ظلهاست نسائم حدائق توحید است که روح بخش اهل تجرید است و شمیم عنبرین ریاض یقین است که نافه مشکین غزالان علین است

باری ای عمّه مهربان بغافلان بفرما که انصاف بدهید آیا از اول ابداع تا بحال چنین ظهور پر نوری باین عظمت کبری و جلالت عظمی ظاهر گشته تا شبهه عارض شود و باعث تردد گردد ملاحظه کنید که سائر ظهورات هر يك با قومی یا قبيله مقاومت نمودند یا خود مجادله و محاربه کردند چنانچه حضرت خلیل با نمرود مردود و قوم عنود در افتاد و حضرت کلیم هدف سهام فرعون لثیم گشت و حضرت روح در دام عناد یهود بخود افتاد و حضرت نجر رسل مبتلا بقبيله از قطاع سبل گردید و حضرت اعلی روحی له الفداء در تحت مخالب سباع شیعه مبتلا گشت اما جمال قدم و اسم اعظم روحی لترتبه الفداء فرداً و حیدراً و اضحاً مشهوراً من دون ناصر و معین بنفس مبارک مقابله با جمیع دول و ملل فرمود و مقاومت با من فی الارض کرد چون شمع روشن بود و چون شمس ساطع بر هر انجمن همیشه پرده بر انداخت و علم بر افراخت و سینه مبارک را هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه کشکول بدوش و حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین دمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین امنیّت نیارمید هیچ صبحی آسایش جان نیافت و هیچ شامی راحت وجدان ندید در زیر زنجیر ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فریاد بر آورد از بدو امر تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود در طهران چون از بند و زندان رها یافت و از وطن مألوف رخ بتافت و بحکم محکم اخراج بلد شد در عراق عرب شهره آفاق شرق و غرب گشت و با جمیع ملل در مشقت و تعب افتاد در را بگشود و صلاهی عام داد جمیع فضلا و علمای ملل هجوم آوردند و باعتراض و جدال برخاستند و شبهات القا نمودند هر يك جواب صریح شنیدند و برهان قاطع دیدند و حجج بالغ شنیدند و از هر علمی سؤال نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله سؤال کردند و جواب شافی کافی استماع نمودند بقسمیکه کلّ اذعان نمودند و اقرار بعلم بیپایان کردند نفسی بساحت اقدس حاضر نشد مگر آنکه قانع شد و عالمی سؤال نکرد مگر آنکه اقرار و اعتراف ببزرگواری نمود با وجود اینکه وحید و فرید بود و ناصر و معینش معدودی ضعیف زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمینمود و جسارت بر شناعت نمیکرد تا آنکه کلّ طوائف و ملل متفق شدند و پای

دول در میان آمد از عراق بمدینه کبیره هجرت شد و وضع و حرکت و استغناء و وقار و بزرگواری جمال قدم بشهادت صدر اعظم البتّه بسمع شما رسیده سبحان الله با وجود آنکه میرزا حسین خان آنوقت سفیر دربار عثمانی بود و بکمال جهد و جد سعی در وقوع این هجرت بود با وجود این بوجود مبارك و حسن حرکت و روش و سلوک جمال قدم چه در عراق و چه در آستانه و چه در این سجن اعظم پیش آشنا و بیگانه افتخار مینمود عظمت امر را ملاحظه فرما که بچه قسم است "الفضل ما شهدت به الاعداء" باری بعد از مدینه کبیره بلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند تا این نداء بکلی منقطع گردد و این انوار منتشره از مطلع آفاق بکلی مفقود و پنهان شود اما آن جوهر وجود در محلّ منفی بقدرتی عظمی و قوّتی کبری ظاهر شد که خوف و هراس قلوب اهل آن سامان را مستولی شد که مبادا این شعله در آن خطّه جهان افروز گردد و این نار موقده الهیه عالم سوزد. در شور بین سفیر و صدر کبیر کار بر آن قرار گرفت که جمال قدم را در سجن اعظم قرار و مکان دهند و در گوشه نسیان اندازند چون آن آفتاب افق رحمن از مطلع زندان اشراق نمود انوار عظمتش بافاق رسید و تویعات ملوک نزول یافت و خطابات شدید بناپلیون و رئیس مشهور وصول پذیرفت باری عظمت امر بقسمی در سجن اعظم ظاهر شد که هر کس حاضر میشد گمان سلطنت مینمود در ساحت اقدسش جمیع اعناق خاضع بود و کلّ رقاب ذلیل جمیع طوائف و ملل بخضوع تامّ قائم و کلّ قبائل و امم بزرگواری و عظمت و علوّ منزلت و سموّ مرتبت جمال قدم قائل و معترف نهایت اینکه چنانکه باید و شاید عارف نه

ای عمّه مهربان امکان از نسیم جان بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز صیت بزرگوارش طنین در سپهر برین انداخته و آوازه دلبریش در جهان علیین افتاده آیا انصاف است که ورقه از سدره مبارکهاش مهجور ماند و ثمره از شجره طیّهاش محروم گردد لا و الله آن عمّه محترمه باید سر حلقه و رقعات مقدّسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدّرات منجذبه در کتاب علیین آیه مبین باشد و در دفتر موفقات عنوان عظیم قسم باسم اعظم که در نهایت حسرت این کلمات تحریر و این عبارات تقریر یافت

ای عمّه مهربان این آواره صحرای محبت الله نظر بجمبت مخصوص که از بدو طفولیت بان عمّه مهربان داشت بتحریر این کلمات پرداخت و بنگارش این عبارات متصدی گشت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم آیا بخاطر داری که در کودکی و طفولیت چه دلبستگی بشما داشتم و الآن نیز بحق تربت مبارکه و مطاف ملأ اعلی کمال محبت را دارم و از اینجهت حسرت و افسوس میخورم

ای عمّه حنون تا وقت باقی است فرصت دار و یوسف مصر الهی را بئین بخش دراهم معدوده مفروش "صحبت یوسف به از دراهم معدود" دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب احتجاب کردند و علّت نقاب آن روی چون آفتاب اگر اندک ملاحظه شود مقامات و شئون هر نفوسی از روش و سلوک واضح و مشهود گردد

ای عمّه طیبه تو میدانی که این عبد لسان طعن ندارد و تا بحال نسبت بنفسی کلهه نقصی از لسان نراند و لکن چند کلهه مجبوراً بیان حقیقت است نه طعن و وهن در حرکات و سکات و مراتب درجات و صعود و هبوط نفوس ملاحظه نمائید و در روش و سلوک دقت نمائید حقیقت هر نفسی آشکار و مشهود گردد احتیاج بدلیل و شهود نماند

ای عمّه مکرّمه بدر منیر را انوار مبین باید و سراج و هاج را پرتو اثر بحر اعظم را موج درر بار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فیض بهاری شاید و نسیم سحری را روائح جانپروری شجره طیبه ثمره آبدار آرد و معین صافی آب خوش گوار روح مسیحائی حیات ابدی بخشد و عصای موسوی ثعبان مبین بنماید پس معلوم شد که آفتاب را انوار باید و گلزار را رائحه عنبر بار دریا را موج عظیم باید و عنقا را اوج رفیع ظهور مظاهر احدیه محض احیای ارواح در قیص خلق جدید است و اشراق شمس حقیقت محض تربیت و ترقی در جمیع مراتب در این عصر مجید با وجود این نفوس پر خمولی که بذاتها محتاج مربی و محافظ و معین هستند چگونه توانند که مربی آفاق گردند و فائض بر اهل میثاق لا و الله ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش مریض طیب نگرده و ناتوان پزشک دانا نشود در قرآن میفرماید "يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ يَدْعُوا مَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْتَسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْتَسَ الْعَشِيرُ" انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده چگونه امید تربیت اهل آفاق نمائیم آیا در این قضیه ذره شبهه و تردید است لا و الله شما در نهایت تصدیق و اطلاعیید و میدانید که چگونه است باز امر را بر خود و بعضی مستور میدارند و مشتبه مینمایند

ای عمّه عزیزه ابناء برخی از مدعیان که خویشرا مربی کلّ میخوانند و قطب فلك اعظم می‌شمارند باین بقعه مبارک که پناه آوردند و بقدر وسع خویش رساله در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک و بطلان مادون مرقوم نمودند و بخطّ خودشان در نزده امه الله خدیجه سلطان موجود ولی از حرکت و روش و تربیت قسم بتربت مبارک که چنان منحجول و در نزد بیگانه و خویش چنان شرمسار و ملول میشدم که ایشان را مجبور بر جوع نمودم حال ملاحظه فرما که چون معین از منبع مخلوط بطین یعنی آب از سرچشمه بگل آمیخته بود چگونه صفا بخشد و سبب حیات گردد" فاعتبروا یا اولی الالباب" آیا انصاف است که بقطره کدره از بحر حیات و عذب فرات محروم شد و بشراره از آفتاب جهانتاب محجوب گشت لا و الله لا و الله لا و الله

ای عمّه فطنه قسم بمطاف ملاً اعلی که در فطانت و ادراک و عقل و هوش تو بر دیگران که مدعی قطبیت جهان رحمن هستند امتیاز و رجحان داری طفلی را که شما در آغوش مهر و محبت تربیت نموده بودید از هر جهت مشابهت بسائر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نمیکرد

ای عمّه خانم گیرم که بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام در آن زبان پی نبرند از این جهت امر بر ایشان مشتبه شود اشعار فارسی از قصائد و غزلیات و مثنوی که در دست است کفایت است یا لله این چه حمیت و غیرت پر مضرت است که چشمها را نابینا نموده و گوشها را ناشنوا سبحان الله این چه سرّیست آخر بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفدا تا بحال چه آثار قدرتی و بزرگواری از ما دون حقّ نمودار شد که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشت با وجود آنکه حضرت اعلی روح العالمین له الفدا بنصّ صریح میفرماید "إِيَّاكَ إِيَّاكَ أَنْ تَحْتَجِبَ بِالوَاحِدِ الْبَيِّنِيَّةِ فَإِنَّهُ خَلَقَ عِنْدَهُ" و واحد بیانی هیجده نفر حروفات حیّ و نوزدهم خود آنحضرت است ملاحظه کنید میفرماید بمن و حروفات من محتجب مشو و ایمان خویش را بر اقرار و اقبال ما معلّق منما و از جمله حروفات جناب قدّوساند که بنصّ بیان سیزده واحد مرآت در ظلّ او هستند

ای عمّه مهربان قدری در ریاض بیانات حضرت اعلی روح الوجود لمظلومیّة الفدا سیر و سیاحت نمائید و بعضی از ابواب بیان را قرائت و تلاوت فرمائید و تعمّق و تفکر کنید که در مواقع متعدّده در مراتب و شئون و حقائق مرایا چه بیان میفرماید تا حقیقت حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد

يا عمّتي إلى متى تستغرقى في الرقاد وتضطجعى في المهاد فاستيقظى من الهجوع والتزمى الخضوع والخشوع تالله الحقّ إنّ الشمس قد بزغت وإنّ السحاب قد فازت وأنّ الأرياح قد هاجت وإنّ الارض قد اهتزت وربّت و أنّبت من كلّ زوج بهيج" لو استمعت بأذن واعيه فوالله لسمعت نقرات الناقور من الملاء الأعلى في ذكر ربك الأبهى هل يغنيك الغدير عن بحر التمير أو يغنيك نعيم الغراب عن سفير العقاب أو ينفعك طنين الذباب عن هدير الورقاء أو يحميك محتظر الهشيم من جنود عرمرم عظيم أو يشفيك ويرويك السمّ النقيع و سراب البقيع عن الداء الشديد و العطش في قفر بعيد لا وربك المجيد الذي أنشأ الخلق الجديد و أنعم بالبصر الحديد لكلّ عبد منيب ذى قلب سليم و خلق عظيم. (عبدالبهاء عبّاس)

﴿ هو الله ﴾

ای یار مهربان او آرگان نامه نامی که اثر کلك عنبرین بود بکمال فرح مطالعه شد صد شکر که مرده صحت وجود ذیجود عالی را داد سبب مسرت وجدان شد و باعث راحت دل و جان گشت تفصیل از سیاحت این سفر ذکر فرموده بودید ان شاء الله در این جهان سفرهای با روح و ریحان خواهید فرمود و اما سفر حقیقی روحانی خوشتر و دلکشر است چه که این سفر از عالم خاک بجهان پاکست و از حیّز لا بساحت دلگشای الّاست در دمی شرق و غرب طیّ شود و در ساعتی قدم بعرصه قدم در آید انسان حکم طائر ساکن و ساکن طائر و

جاری منجمد و منجمد جاری یابد حقیقت جامعه انسانیّه بجمیع شئون و آثار و احکام و اطوار و تشخصات و تعینات در حیز وجود و ظهور تحقّق یابد ای رفیق شفیق اگر همتی داری و فسحتی طلبی و سیاحتی جوئی و سیر و تفرّجی خواهی اول چشم از عالم و عالمیان بپوش و از مردم و آدمیان بگذر از اوج قبول منقطع شو در کنج نحول چون این آوارگان مأوی کن و از هر فکری و ذکری آزاد شو و در جمیع آن منتظر شرب کأس فنا شو و مترصد هجرت از این خراب آباد بجان عزیزت قسم که تا از آنچه دیده و شنیده‌ایم نگذریم و بکلی منقطع الی الله نشویم و از نام و ننگ چشم نپوشیم و صدور را از هر وهم و خیالی مجرد نمائیم و در گوشه بیتوشه‌ئی بذکر خدا فارغ از ما سوی نشویم و بخود مشغول نگردیم فسحت حقیقی نیایم و سیاحت روحانی نکنیم پس تا توانی بخود مشغول شو زیرا حقیقت بشریّه اگر چه مستغرق در ظلمات کونیّه است لکن مقتبس از انوار و اسرار مبدأ حقیقی و افق قدس عالم وجود است چون بخود مشغول شود نورانیت تزايد نماید و همه انوار گردد و سرّ حقیقت علیکم بانفسکم آشکار شود ساهلاست که بمشاهده آیات آفاقیه چشم را روشن نمودیم حال خوست چندی نیز بکشف آثار و آیات انفسیه مشغول شویم یعنی سر خویش بگیریم و از عالم نوش و نیش در گذریم در زاویه فقر صرف مأوی کنیم و در گوشه فنای محض اعتکاف نمائیم تا این کأس بقا را از دست ساقی فقر و فنا ننوشیم در انجمن یاران شمعی نیفروریم و در خلوتخانه دل مشعلی مشتعل نمائیم مثل است مشهور ایام را چندی وقف مطرب و می نمائیم ما نیز چندی اوقات را محصور بتوجه و تنویر حقیقت خویش کنیم تا ملاحظه کنیم که از افق اعلی و ملکوت اسمی چه فیوضاتی ظاهر و لائح گردد از بخل آوارگان و سناء دیگران مرقوم فرموده بودید فقیر بینوا چه انفاق نماید و محتاج پیشیز چه چیز احسان کند توانگرانند که خوان نعمت نهند و ابواب بخشش بگشایند الحمد لله آنجناب بر سفره مهنا و خوان مهیا وارد شدید و از جمیع نعماء و الآء موجوده یافتید گرسنگی در کاشانه فقرا و بیبرگی لانه ضعف را فراموش البتّه نمودید دیگر شکایت چرا و روایت از چه رو مگر آنکه بگوئیم از عالم قناعت گذشته‌اید و ابواب طلب مزید را گشاده‌اید و از این گذشته ما نه مرشدیم نه مسترشد نه مریدیم نه مراد نه مدّعی علمیم و نه مدّعی کمال آوارگانیم بی سر و سامان و بی نوایانیم بی برگ و مستمند و پریشان نهایت آشفته جمال دلبریم و دل داده کوی مهوشیم دردمند طیب الهی هستیم و مستمند توانگر معنوی مرغ ضعیفیم لکن گرفتار دام او هستیم پشه حقیریم لکن در پناه سلیمان کشور رحمانی هستیم و از این گذشته چون بیازار جوهریان گذری نه تجلی یاقوت رمانی بینی و نه جلوه لعل بدخشانی نه لؤلؤ لالا مشاهده کنی و نه درّ دری یگّا لکن چون بد که خزیان بگذری امواج خذف بینی که مکشوف موج میزند و تلال شیشه بدل ملاحظه نمائی که برق میزند لکن صد هزار بار خذف بدانه گوهری برابری نماید تفسیر سور و آیات قرآن مجید را خواهش فرمودید چیز مختصری مرقوم شد لکن چون میدان مقابلیست خوش نداشتم ارسال نمایم لهذا باقی گذاشتم و از این گذشته این آیات رنه لاهوتیه و نغمه رحمانیه است این طیور بال و پر شکسته را چه توانائی که در این فضاء وسیع و اوج رفیع پرواز نماید مگر "لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ" را ملاحظه فرموده‌اید این عبد خود را تشنه قطره‌ئی از بحر علم مشاهده مینماید و اینکه چیزی مرقوم شد نظر بخواش آنجناب بود خبر پر مسرتی شنیدم و بسیار مسرور و ممنون گشتم که اراده نموده‌اید که بجمع دینی در امریکا تشریف ببرید و بسط حقیقت

دین مبین الهی و حقیقت قرآن عظیم و علو منقبت تعالیم الهی را بفرمائید این عزم بسیار مقبول و محمود چه که اهالی آن صفحات ابداً از حقائق قرآن و اساس دین مبین و شریعت سید ولد عدنان خبری ندارند بعضی روایات مفتریه و اوهمات کاذبه شنیده‌اند و آن اکتفا نموده‌اند بسیار خوبست که از اسرار مصحف کریم و حقائق تعالیم و روش و سلوک و اخلاق و اعمال بزرگان پیشین و قواعد و قوانین و اصول و فروع دین مبین اسلام با خبر شوند و نبوت خاصه سید المرسلین ثابت و محقق گردد و فی الحقیقه شما اگر در این امر عظیم و خطب جسیم همّت بفرمائید اجر جزیل و تأیید ربّ جلیل مقرر و محتوم است و چنین امری را مثل شمائی باید اقدام نماید چه که سائرین از عهده بر نیایند از خدا میطلبیم که تأیید و توفیق عنایت فرماید و خبر و تفصیل را باوضح عبارات مفصلاً بما خبر دهید که سبب سرور و شادمانی وجدانی گردد باقی همیشه بر سریر شادمانی مستقر باشید و السلام.

مؤرخه ۱۵ ذی القعدة سنة ۱۳۱۰ (عبدالبهاء عباس)